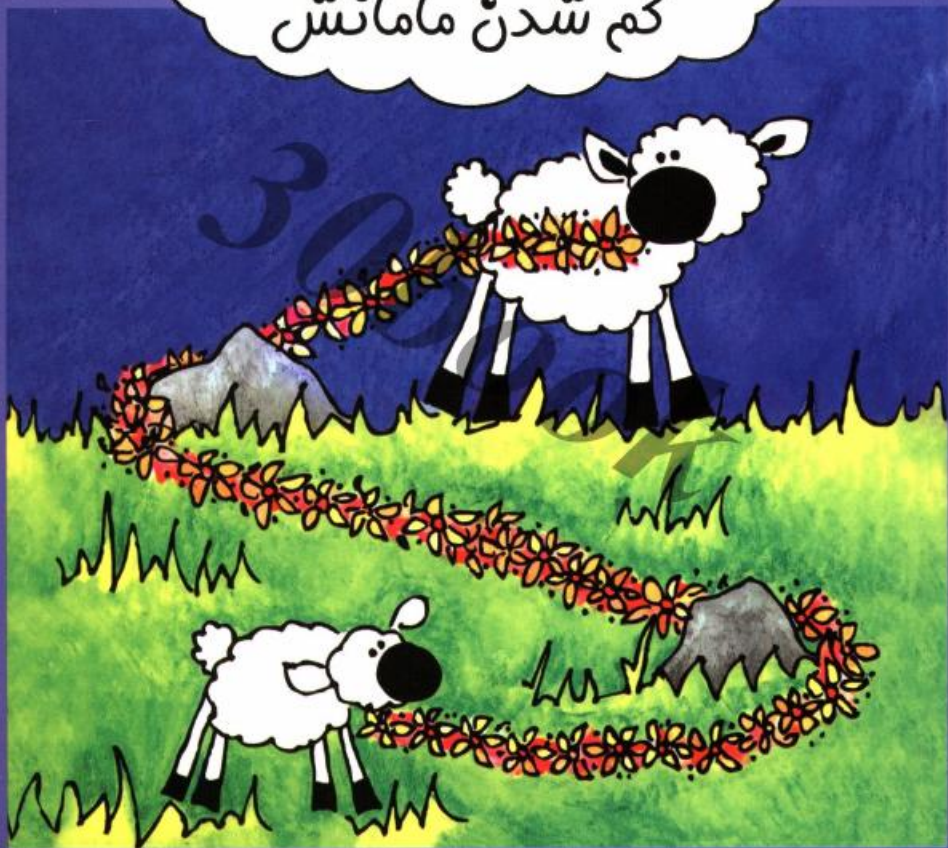


تَرَسِ قَرَفَرِی از
گَم شَدَنِ مامانِش





شرکت انتشارات فنی ایران

ترس فروری از گم شدن مامانش

مهارت‌های زندگی ۱۳۸

کتاب شماره ۴۶۲

نویسنده: اینگر مایر

مترجم: صبا رفیع

چاپ اول: ۱۳۹۲

لیتوگرافی: فراندیش

چاپ: هادی

۳۰۰۰ نسخه

حق چاپ و نشر مخصوص ناشر است.

خیابان میرعماد شماره ۲۴، تهران ۱۵۸۷۷۲۶۵۱۱، تلفن: ۸۸۵ ۵۰۵۵

www.sefidha.com info@sefidha.com



سرشناسه:	مایر، اینگر ام. / Maier, Inger M.
عنوان و نام پدیدآور:	ترس فروری از گم شدن مامانش / نویسنده اینگر مایر؛ [تصویرگر جنیفر کاندون] مترجم صبا رفیع.
مشخصات نشر:	تهران: شرکت انتشارات فنی ایران، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری:	۳۲ص؛ مصور (رنگی).
فروست:	شرکت انتشارات فنی ایران؛ ۴۶۲. مهارت‌های زندگی؛ ۱۳۸.
شابک:	978-964-389-434-4
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
یادداشت:	عنوان اصلی: When Fuzzy afraid of losing her mother, 2004
یادداشت:	کتاب حاضر تحت عنوان هوفسی فازی از گم شدن مادرش می‌رسیده با ترجمه‌ی منا خاطری توسط ایران‌بان در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است.
یادداشت:	گروه سنی: ب.ج.
عنوان دیگر:	وقتی فازی از گم شدن مادرش می‌رسید.
موضوع:	داستان‌های حیوانات
موضوع:	گوسفندها - داستان
موضوع:	ترس - داستان
شناسه افزوده:	کندون، جنیفر، تصویرگر
شناسه افزوده:	Candon, Jennifer
شناسه افزوده:	رفیع، صبا، ۱۳۴۵ - مترجم
رده‌بندی دیویی:	۱۳۹۱ وگ ۱۹۶ م ۱۳۰ دا
شماره کتابشناسی ملی:	۳۰۳۰۰۹۶

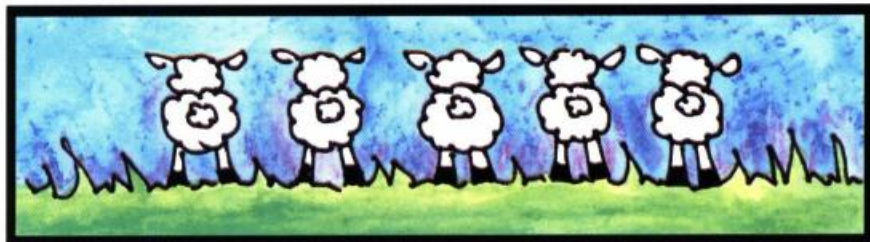
سخنی با بزرگترها

محیط زندگی امروز ما بسیار پیچیده است. و برای زندگی سالم و موفق، کسب آموزش‌های اجتماعی ضرورت دارد. تنها گذاشتن بچه‌ها در رویارویی با مشکلات، ناهنجاری‌های روانی و اجتماعی زیان‌آوری به دنبال دارد. این نارسایی‌ها برای کودکان و نوجوانان فرساینده، و برای جامعه بسیار پرهزینه است.

در مجموعه کتاب‌های «مهارت‌های زندگی» کوشیده‌ایم تا گام‌های نخستین را در آموزش‌های اجتماعی کودکان و نوجوانان برداریم و به همکاری کارشناسان و علاقه‌مندان امید بسته‌ایم.

کتاب‌های سفید

برّه‌ی کوچولویی که نامش فرفری بود، دوست داشت بدود، جست و خیز کند و با دوست‌هایش برّه‌های کوچولو بالا و پایین پپرد. صخره‌ی بزرگی وسط محل زندگیشان بود. گاهی دور صخره مسابقه می‌دادند. گاهی از روی چاله‌ی آب می‌پریدند. گاهی هم به دنبال گل قاصدکی می‌گشتند که آن را بچوند.







مامان فرفری دوست داشت وقتش را با گوسفندهای بزرگ دیگر در کنار درخت بزرگ سیب در آن سوی مزرعه بگذراند. آن‌ها خوشحال و خندان سیب می‌خوردند و یکدیگر را از اخبار مزرعه باخبر می‌کردند.

یک روز فرفری داشت با دوستانش مسابقه می‌داد که افتاد و زانویش خراش برداشت. قطره‌های درشت اشک روی صورتش جاری شد و دوید تا مامانش را پیدا کند. «مامان!

او گشت و گشت ولی
نتوانست مامانش را
پیدا کند. گریه‌کنان
گفت: «من می‌ترسم.
مامان کجایی؟»





بره کوچولویی به نام فرفری در مزرعه‌ای زندگی می‌کرد، او با دوستانش بازی می‌کرد و خوش می‌گذراند. مامان فرفری هم دوست داشت روز را در کنار دوستانش بگذراند ولی فرفری می‌ترسید از او دور شود و همه جا همراه مامانش بود.

تا ناگهان فکری به نظر مامانش رسید...

